

آداب گفت و گو

در مکتب حضرت ختمی مرتبت *

حجت الاسلام دکتر حمیدرضا رضانیا **

چکیده

نگاهی جزئی و ملموس به یکی از احتجاجات حضرت ختم المرسلین علیه السلام با ادیان، ما را با فرایند گفتمان نوی آشنا می سازد که آن بزرگوار چگونه اصول عقلانیت، حکمت و دیانت را در جزء جزء سیر بحث و گفت و گو دنبال می کنند. و این درسی است برای همه فرق و مذاهب اسلامی که مدعی پیروی آن عزیز هستند.

واژه های کلیدی: احتجاج، گفت و گو، ظن، دلیل، برهان، لجاجت.

آنچه انسان را از دیگر موجودات ممتاز می گرداند اندیشه و اختیار اوست. انسان به گونه ای آفریده شده که معرفت خویشتن و مشاهده امور پیرامون در سایه نیروی کاوشگری و کنجکاوی اش، او را به وادی پرسش می کشاند و تا پاسخی مناسب برای مجهولات خود پیدا نکند آرام نمی گیرد و هر پاسخ او را مستعد سئوالات دیگر و رهنمون نتایجی دیگر می نماید.

تاریخ تأیید: ۸۵/۱۰/۲۵

* تاریخ دریافت: ۸۵/۱۰/۲۰

** عضو هیأت علمی مدرسه عالی امام خمینی (ره)، قم.

من کیستم؟ برای چه زندگی می‌کنم؟ مقصد من کجاست؟ آیا خود به خود به وجود آمده‌ام یا آفریدگاری دارم؟ آفریدگارم کیست؟ کجاست؟ چرا مرگ؟ آیا مرگ پایان راه است یا تولدی دیگر است؟ اینها و هزاران سؤال و مجهول دیگر همچون امواجی خروشان هر انسانی را به خود مشغول می‌سازد.

به فرموده حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «العلم خزائن و مفاتيحه السؤال؛ علم گنج‌خانه‌هایی است و سؤال و پرسش کلیده‌های آنهاست.»^۱ به دنبال نیازمندی و احتیاج برای رسیدن به ساحل آرامش و فهم حقیقت، انسان در می‌یابد که به تنهایی نمی‌تواند گره از مشکلات خویش بگشاید، مگر با فراگیری علم و معرفت.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

من لم یصبر علی ذل التعلّم ساعة بقی فی ذل الجهل ابدًا؛
کسی که در خاکساری یادگیری علم شکیبا نباشد، همواره در خواری
جهل باقی می‌ماند؛^۲

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید:

الحکمة ضالة المؤمن فاطلبوها ولو عندالمشرك؛
حکمت گمشده مؤمن است. پس آن را طلب کنید ولو در نزد
مشرک.^۳

همچنین امام علی علیه السلام می‌فرماید:

العلم ضالة المؤمن فخذوه ولو من ایدی المشرکین و لا یأثم
احدکم ان یاخذ الحکمة من سمعها منه؛

دانش گمشده مؤمن است. آن را فرا بچنگ آرید گرچه از دست
مشرکان باشد و نباید کسی از شما در مورد فراگیری حکمت از دارنده آن
احساس عار کند.^۴

و در مکتب حقیقت باید به ذات حقیقت نگریست، چرا که انسان حق‌جو با حقیقت‌سنخیت
پیدا می‌کند. علم بارقه‌ای است الهی، و باید آن را حتی در دیار کفر بدست آورد.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اطلبوا العلم ولو بالصین؛^۵ به دنبال علم باشید ولو آن را در

کشور چین پیدا کنید (که منطقه‌ای دور دست نسبت به حجاز بوده است).»

طهر

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

برخی شرائط لازم در باب احتجاج و گفت‌وگو
الف. بدون علم و معرفت سخن گفتن، نشانه جهل آدمی است
قرآن کریم می‌فرماید:

الذین یجادلون فی آیات الله بغير سلطان اتیمهم ان فی صدورهم إلا
كبر ما هم بیالغیه فاستعذ بالله انه هو السميع البصیر^۶

در حقیقت کسانی که درباره آیات خدا بدون دلیلی که برایشان آمده
باشد مجادله می‌کنند، در سینه‌هایشان جز تکبری که آنان بدان نرسند،
نیست. پس به خدا پناه ببر که فقط او شنوای بیناست.

حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده است: «ان من خيار امتی قوماً... يتبعون البرهان؛^۷ از بهترین

امت من گروهی هستند که پیرو برهان‌اند.»

ب. حقیقت‌جویی

به فرموده امام علی علیه السلام:

بالحق یستظهر المحتج؛

استدلال کننده از حقیقت یاری می‌جوید.^۸

همچنین امام علی علیه السلام می‌فرماید:

لا یخضم من یحتج بالحق؛

با کسی که از حقیقت یاری می‌جوید درگیر مشو.^۹

این سخن بلند به خوبی مقام و منزلت حقانیت را آشکار می‌سازد و بدان معناست که همواره
می‌باید در کنار حق و تابع حق بود، چرا که مقابله با حق در حکم اصرار برگرفته باطل است.

ج. پرهیز از قول ضعیف و گمان

در قرآن کریم آمده است:

و ما لهم به من علم ان یتبعون الا الظن وان الظن لا یغنی من
الحق شیئاً؛^{۱۰}

و ایشان را به این کار معرفتی نیست. آنها جز گمان را پیروی نمی
کنند و در واقع گمان در (وصول به) حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند.
و لا تقف ما لیس لك به علم؛^{۱۱}

چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن.

د. پذیرش سخن حق و پرهیز از لجاجت

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «اللجاجه تسل الرای؛^{۱۲} لجبازی خرد را به زنجیر می‌کشد.»

همچنین آن حضرت می‌فرماید: «اللجوج لا رأی له؛^{۱۳} انسان لجباز اندیشه‌ای ندارد.»

۵. تفکیک گفتار از مقام و موقعیت گوینده

امام علی علیه السلام می فرماید: «و لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال»^{۱۲} به گوینده سخن منکر، بلکه به آنچه می گوید توجه نما»

این سخن بلند خود «ما قال» می است که اشاره به عظمت «من قال» دارد. این سخن یعنی از پوسته گذشتن و به مغز و لب رسیدن. ما باید صحت و سقم گفتار و میزان رتبت دلیل و استدلال را بسنجیم و به بوته نقد بگذاریم و ظاهر افراد و امور جنبی ما را به خود مشغول نسازد، چرا که بسیار اتفاق می افتد پرداختن به مقام و موقعیت صاحب سخن رهنز ما می گردد و از دقت لازم در باب اصل گفتار غفلت می ورزیم. امام علی علیه السلام می فرماید:

ان الحق و الباطل لا يعرفان بالناس و لكن اعرف الحق تعرف
اهله؛^{۱۵}

حق و باطل با مردم قابل شناسایی نیست، بلکه باید حق را بشناسید تا اهل آن را بشناسید. خدای بزرگ نیز می فرماید:

وقالوا لن يدخل الجنة إلا من كان هودا أو نصاري تلك أمانيهم
قل هاتوا برهانكم إن كنتم صادقين؛^{۱۶}

و گفتند هرگز کسی وارد بهشت نشود مگر آنکه یهود یا ترسا باشد. این آرزوهای (بی اساس) ایشان است. بگو اگر راست می گوید دلیل خود را بیاورید.

ذره‌ای کذب و انحراف از صواب نباید در گفت و گو و احتجاج راه پیدا کند، چرا که با آمدن باطل عرصه حق تنگ می گردد و چه بسا مشعل پرفروغ عنایت الهی در فضای بحث و گفت و گو به خاموشی کشیده شود.

به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: من صدقت لهجته قويت حجته؛^{۱۷} کسی دلیلش استحکام دارد که سخنش راست باشد.»

نمونه‌ای از گفت و گوی پیامبر صلی الله علیه و آله با پیروان ادیان

امام صادق علیه السلام می فرماید:^{۱۸} پدرم امام باقر علیه السلام از جدم علی بن الحسین علیه السلام و ایشان از پدرش حسین بن علی علیه السلام و آن حضرت از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام برایم نقل کرد که روزی پیروان ادیان پنج گانه یهود، مسیحیت، ماده گرایسی، دو گانه پرستی و مشرکان عرب با رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستند داشتند.

طهر

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

یهودیان گفتند: ما می‌گوییم غزیر پسر خداست. آمده‌ایم ببینیم تو چه می‌گویی! اگر سخن ما را بگویی پس در دست‌یابی به حقیقت از تو پیشی گرفته‌ایم و برتریم و اگر با ما مخالفت کنی با تو مجادله کنیم. پیامبر ﷺ خطاب به یهودیان فرمود: آیا آمده‌اید که من سخن شما را بی‌دلیل بپذیرم؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: چه چیز باعث شده که شما باور داشته باشید که غزیر پسر خداست؟ گفتند: چون وی پس از آنکه تورات از بین رفته بود آن را برای بنی‌اسرائیل بازسازی کرد و این کار را انجام نداد مگر از آن رو که پسر خدا بود.

پیامبر فرمود: چرا غزیر پسر خدا شد و موسی که تورات را برای شما آورد و معجزه‌هایی که خود شما هم می‌دانید از وی دیده شد، پسر خدا نشد؟! و اگر غزیر به خاطر بزرگواری در بازسازی تورات پسر خدا شد، موسی باید به پسر خدا بودن اولی و سزاوارتر باشد. اگر این مقدار از بزرگواری برای عزیز موجب شود که وی پسر خدا گردد، چندین برابر این بزرگواری برای موسی بود. درجه وی باید برتر از پسر خدا بودن باشد.

اگر منظور شما از پسر خدا بودن، همان مفهومی باشد که در دنیا در پی رابطه جنسی پدر و مادر، مادران بچه به دنیا می‌آورند، به خدا کفر ورزیده‌اید و او را به آفریده‌اش تشبیه کرده‌اید و ویژگی پدیده‌ها را برای وی اثبات کرده‌اید. بنابراین باید خدا از نظر شما پدید آمده و خلق شده‌ای باشد که خالق دارد که وی را ساخته و به وجود آورده است.

علی علیه السلام می‌فرماید: آنان متحیر و مبهوت شدند و گفتند: ای محمد! به ما فرصت بده تا درباره آنچه که به ما گفتی بیندیشیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در این باره با دلی منصفانه بیندیشید. خدا شما را هدایت می‌کند: «انظرو فیه بقلوب معتقده لانصاف یهدکم الله تعالی».

پیامها و نکته‌ها

۱. پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در ابتدا با سعه صدر به همه سخنان گوش فرادادند، بدون اینکه کلام هیچ‌یک را قطع نمایند.
۲. با اینکه سخنان سران یهود کفرآمیز بود و انکار برخی از اعتقادات مسلم را در پی داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ‌گونه برخورد عملی و قهری با آنها نکردند و با دلیل و منطقی استوار به رویارویی با آنها پرداختند.
۳. این فرمایش حضرت که «آیا آمده‌اید که من سخن شما را بی‌دلیل بپذیرم؟»، ارشاد به این حقیقت بلند است که اگر خواستار بحث علمی و مجادله‌ای احسن هستید، باید سخنان در قالب دلیل و برهان ریخته شود. در غیر این صورت چنین نشستی از منزلت علمی برخوردار

نخواهد بود. و وقتی یهودیان گفتند نه، یعنی نمی خواهیم که شما بدون دلیل سخن ما را بپذیرید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آنها دلیل این باور را طلب نمود.

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدعی یهودیان را تجزیه و تحلیل کرد و شقوق مختلف آن را طرح فرمود، به گونه ای که علی الاصول فرض دیگری برای آن مطرح نباشد (این کار در اصطلاح منطق سبر و تقسیم نام دارد)، و در صورتی که این فروض جامع و شامل باشد، مستشکل نمی تواند از چهارچوب بحث خارج شود. شقوق مذکور در بیان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله چنین است: پسر خدا بودن عَزْریر یا به خاطر بزرگواری وی در بازسازی تورات است و یا همان نسبت دنیایی رابطه پسر و پدر است و در این بخش یهودیان شق دیگری را اضافه نکردند.

در صورتی که شق اول را بپذیرید، مسلماً بزرگواری موسی علیه السلام نسبت به عَزْریر بیشتر است (قیاس اولویت)، چرا که بازسازی تورات فرع بر اصل تورات است که توسط حضرت موسی علیه السلام بیان شده است.

در صورتی که شق دوم را بپذیرید، منجر به مخلوق بودن خدا می گردد و کفر است. صورت استدلال پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می شود: برای مدعی شما یهودیان دو صورت ترسیم می گردد؛ اگر خداوند پسری داشته باشد یا به خاطر بزرگواری در بازسازی تورات است یا به خاطر نسبت طبیعی و دنیایی و هر دو صورت باطل است. پس اصل فرزند داشتن خداوند باطل است (قیاس خُلف).

۵. اینکه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمودند: «به این مطالب با دیده انصاف بنگرید تا خدا شما را هدایت کند»، درسی است به همه حقیقت جویان تاریخ که هرگاه تعصب و عناد و لجاج دل را احاطه کرد، هدایت الهی نصیب انسان نمی گردد و در صورتی که آدمی دل را خالی از عناد نمود و پنجره جان را به سوی بوستان انصاف گشود، توفیق الهی رفیق می گردد.

در ادامه مسیحیان گفتند: ما می گوئیم مسیح پسر خداست و با او یکی است. آمده ایم ببینیم تو چه می گویی. اگر از رأی ما پیروی کنی در باور به این حقیقت برتر، پیشی گرفته و برتریم و اگر مخالفت کنی با تو مجادله خواهیم کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما گفتید [خداوند] قدیم - عزوجل - با مسیح پسرش یکی شده است. منظورتان از این سخن چیست؟ آیا منظورتان این است که [خداوند] قدیم برای آنکه با این پدید آمده یعنی عیسی علیه السلام یکی شده، حادث است؟ یا عیسی که حادث است به خاطر وجود قدیم که همان خدا باشد قدیم شده است؟ و یا مفهوم سخن شما از اینکه وی با خدا متحد شده این است که وی از کرامتی برخوردار شده که هیچ کس غیر از وی از چنین کرامتی برخوردار نگشته است؟

طرح

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

اگر منظورتان این است که قدیم پدیدار گشته است که خودتان سخن خود را باطل کرده‌اید، چون قدیم محال است که منقلب شود و پدیده گردد. و اگر مقصودتان این است که عیسی علیه السلام قدیم شده است که حرف محالی گفته‌اید، زیرا حادث محال است که قدیم گردد. و اگر منظورتان از اتحاد مسیح با خدا این است که خداوند وی را از بین دیگر بندگان برگزیده، ویژه خود ساخته است، پس به حادث بودن عیسی و مفهومی که به خاطر آن با خدا یکی شده است اقرار کرده‌اید. زیرا هنگامی که عیسی علیه السلام حادث باشد و خداوند با وی یکی شده باشد - یعنی معنایی را به سبب او آفریده که به خاطر آن عیسی بزرترین خلق خداوند شده - در این صورت هم عیسی علیه السلام و هم آن معنی حادث‌اند و این برخلاف سخنی است که در آغاز گفتید.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: مسیحیان گفتند: ای محمد! چون خداوند به دست عیسی چیزهای شگفتی نمایان ساخت، وی را به جهت احترام، فرزند خود قرار داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: آنچه که در این باره با یهودیان گفتم، شنیدید. آن‌گاه همه آن بحث را تکرار کرد. همه ساکت شدند جز یک نفر از آنان که گفت: ای محمد! آیا شما نمی‌گویید که ابراهیم خلیل الله (دوست خدا) است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چنین می‌گوئیم: وی گفت: اگر این را می‌گویید، چرا ما را از اینکه بگوییم عیسی علیه السلام پسر خداست منع می‌کنید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این دو مانند هم نیستند. چون وقتی می‌گوییم ابراهیم خلیل الله است بدان جهت است که «خلیل» مشتق از «خَلَّه» یا «خَلَّه» است. معنای «خَلَّه» نیاز و احتیاج است و ابراهیم نیازمند پروردگارش بود و تنها به وی وابسته بود و از دیگران کناره‌گیر و روگردان و بی‌نیاز بود. چون وقتی که تصمیم گرفته شد وی را با منجنیق در آتش افکنند، خداوند جبرئیل را فرستاد و گفت: بندهام را دریاب. جبرئیل در هوا ابراهیم را ملاقات کرد و به وی گفت: امورت را به من بسپار. خداوند مرا برای یاری تو فرستاده است. ابراهیم گفت: نه. خداوند برای من بس است و بهترین وکیل است. من از دیگران چیزی نمی‌خواهم و جز به وی نیازمند نیستم. پس خداوند وی را خلیل خود، یعنی نیازمند، محتاج و وابسته به حضرتش و بریده از دیگران خواند.

و اگر «خلیل» از «خَلَّه» [به معنای آگاه] گرفته شود، یعنی به آن امر آگاه شده و به اسراری رسیده که دیگران به آن نرسیده‌اند. در این صورت معنای خلیل، عالم به خدا و امور الهی است و این موجب تشبیه خدا به خلق نمی‌گردد. آیا نمی‌دانید که اگر وی وابسته به خدا نمی‌شد خلیل وی نمی‌گشت و اگر به اسرار وی آگاهی نمی‌یافت خلیل وی نمی‌شد. ولی اگر کسی فرزندی به دنیا آورد، هر چه او را از خودش دور کند یا تحقیر نماید باز هم فرزند وی است، چون به دنیا آمدن فرزند قائم به اوست. از سوی دیگر اگر شما به خاطر اینکه خدا به ابراهیم گفته:

«خلیلی - دوست من» قیاس کنید و بگویید عیسی پسر خداست، باید ملتزم شوید که موسی نیز پسر اوست، چون معجزه‌هایی که موسی داشت پایین‌تر از معجزات عیسی نبود. بنابراین بگویید موسی نیز پسر خداست. به همان شکل که برای یهودیان گفتیم! برخی از آنها (مسیحیان) به یکدیگر گفتند: در انجیل آمده است که عیسی گفت: به سوی پدرم می‌روم.

رسول خدا ﷺ فرمود: اگر به آن کتاب عمل می‌کنید در آن آمده است که: «به سوی پدر خودم و شما می‌روم.» آنان گفتند: از همان روی که عیسی پسر خداست، همه آنانی که عیسی مورد خطاب قرار داده فرزندان خدا هستند. در این کتاب چیزهایی است که ادعای شما را درباره اینکه عیسی به خاطر ویژگی‌اش پسر خدا شده است رد می‌کند. چون شما گفتید ما از آن روی به عیسی پسر خدا می‌گوییم که خدا به وی چیزهایی اختصاص داده که به دیگران اختصاص نداده است. شما می‌دانید آنچه را خدا به عیسی ﷺ اختصاص داد، به آنانی که عیسی خطاب به آنان گفت: «به سوی پدرم و پدر شما می‌روم» اختصاص نداده است. بنابراین ادعای ویژگی عیسی باطل شد و مثل ویژگی عیسی برای کسانی مثل وی نبودند طبق کلام عیسی ثابت گردید. شما کلام عیسی را نقل می‌کنید و بر غیر مفهوم آن تأویل می‌کنید. چون هنگامی که وی گفت: «پدرم و پدر شما»، به جز آنچه شما فهمیدید و روی آوردید منظورش بود.

شاید وی مقصودش آن بود که به سوی آدم و یا نوح می‌روم و خداوند مرا پیش آنان می‌برد و با آنان یکجا گرد می‌آورد. و آدم و نوح، پدر من و شما هستند و عیسی جز این را اراده نکرده بود.

حضرت علی ﷺ فرمود: مسیحیان سکوت کردند و گفتند: تا کنون مجادله‌گر و گفت‌وگو کننده‌ای چون تو ندیده بودیم. درباره کارهای خود می‌اندیشیم.

پیامها و نکته‌ها

۱. حضرت پیامبر ﷺ در ابتدای پاسخ به مسیحیان می‌فرماید: «شما گفتید خداوند قدیم با پسرش مسیح یکی شده است. منظورتان از این سخن چیست؟»

این درسی حکیمانه از مکتب آن حضرت است که باید قبل از شروع پاسخ قصد و غرض مستشکل به خوبی روشن شود و حجت بر همگان تمام گردد. چرا که در صورت ابهام در شبهه و سؤال ممکن است در انتهای بحث، مستشکل برای فرار از بن‌بست رویکرد خاص پاسخ در قبال سؤال را انکار نماید و مدعی شود که غرض او این نبوده است.

۲. قبل از پرداختن به پاسخ نبی مکرم اسلام ﷺ در باب عدم اتحاد خداوند با عیسی مسیح، توجه به یک نکته حائز اهمیت است. قرآن کریم اعتقاد به الوهیت حضرت مسیح و عقیده تثلیث

طهر

را به مسیحیان نسبت می‌دهد و در آیات متعدد آن را مطرح می‌کند و این عقیده را شرک آمیز می‌داند.

آیات ذیل از جمله آن است:

لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم.^{۱۹}

لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة.^{۲۰}

وقالت النصارى المسيح بن الله ذلك قولهم بأفواههم يضايعون قول الذين كفروا من

قبل.^{۲۱}

آیات قرآن کریم درباره مدعای مسیحیان در مورد الوهیت حضرت مسیح عليه السلام و همچنین گفت‌وگوی مسیحیان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در همین روایت مورد بحث، به هیچ وجه اختصاص به مسیحیان جزیره العرب نداشته است، آن‌چنان که توماس میشل، یکی از علمای مسیحی معاصر، می‌گوید: مسیحیان جزیره العرب به دلیل دور افتادن از مراکز علمی مسیحی دچار عقاید انحرافی شدند و عقاید آنان بیانگر اعتقادات رسمی جامعه مسیحی نیست.^{۲۲}

اعتقاد به تثلیث و الوهیت سه اقنوم (اب، ابن و روح القدس) و پسر خدا بودن مسیح، جزو اعتقادات رسمی آیین مسیحیت است. در طول تاریخ مسیحیت درباره الوهیت حضرت مسیح مشاجرات فراوانی صورت گرفته است تا اینکه در اوایل قرن چهارم میلادی غلبه کنستانتین (قسطنطین) «ملقب به کبیر، بر ماکسانس در کنار دیوارهای شهر رم به سال ۳۱۲ میلادی موجب شناسایی مسیحیت به عنوان دین رسمی امپراتوری گردید. در سال ۳۲۳ میلادی، خود به دین عیسوی گروید و پایتخت امپراتوری را به بیزانس که به نام او قسطنطنیه نامیده شده منتقل کرد.»^{۲۳}

وی برای پایان دادن به این درگیریها در سال ۳۲۵ میلادی شورایی از نمایندگان کلیساهای ممالک مختلف در شهر نیقیه در نزدیکی قسطنطنیه تشکیل داد. اعضای این شورا که سیصد نفر بودند، پس از بحثهای فراوان اعتقادنامه‌ای را مرسوم به اعتقادنامه «نیقیه» (Nicene Creed) به تصویب رساندند. در این اعتقادنامه چنین آمده است:

ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خالق همه چیزهای مرئی و نامرئی و به خداوند واحد، عیسای مسیح، پسر خدا که از پدر بیرون آمده، فرزند یگانه که از ذات پدر است که به‌وسیله او همه چیز وجود یافت و برای نجات ما نزول کرد و مجسم شد و انسانی گردید و رنج برد و روز سوم برخاست و به آسمان صعود کرد و خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری کند و ما ایمان داریم به روح القدس.^{۲۴}

گفتنی است که هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه در تاریخ ۶۲۲ میلادی صورت گرفته و با این حساب شورای نقیه ۲۹۷ سال قبل از هجرت آن حضرت تشکیل شده است. همین آموزه را توماس آکوئیناس، از آباء کلیسا و از بزرگ‌ترین شخصیت‌های فلسفی مسیحیت در قرون وسطی آن‌هم در مهد تعلیمات دینی نصارا در مرکز اروپا، بازگو می‌نماید:

وجود خدا عین ذات اوست و ذات او مشترک بین سه اقنوم است.
بنابراین خلق، عمل خاص هیچ‌یک از اقانیم نیست، بلکه مشترک بین کل تثلیث است.^{۲۵}

۳. در این بخش از پاسخ نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تبیین یکی شدن و اتحاد خداوند و حضرت عیسی مسیح صلی الله علیه و آله طبق مدعای مسیحیان، شقوق مختلفی را مطرح فرمود تا منظور نصارا به خوبی روشن گردد.

آن حضرت می‌فرماید: طبق مدعای شما در باب اتحاد خداوند با عیسی مسیح، یا باید خدای قدیم با عیسای حادث یکی شده باشد و لزوماً خداوند نیز حادث شود و یا اینکه عیسای حادث با خدای قدیم یکی شود و لزوماً قدیم گردد و یا اینکه منظور شما از اتحاد به خاطر کرامتی است که حضرت عیسی از آن برخوردار بوده است. اگر منظور شما دو قسم اول باشد که هر دو فرض محال است: «لأن القديم محال ان ینقلب فیصیر محدثاً - و لان المحدث ایضاً محال ان یصیر قدیماً».

توضیح اینکه قدیم به موجودی اطلاق می‌گردد که سابقه عدم نداشته باشد، حال یا عدم ذاتی یا عدم زمانی. و حادث به موجودی اطلاق می‌گردد که مسبوق به عدم باشد، حال یا ذاتی یا زمانی. محال است که موجودی در عین حالی که سابقه عدم ندارد، سابقه عدم داشته باشد که این امر منجر به اجتماع نقیضین می‌گردد.

نکته: در بیانات نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله گفت‌وگوهای آن حضرت با صاحبان ادیان، بارها شاهد استفاده آن حضرت از اصول مسلم عقلی می‌باشیم؛ مانی استوار و خلل‌ناپذیری که هیچ‌اندیشمندی قادر به نقض آنها نمی‌باشد. این مایه فخر و مباهات ماست که حقایق عقلی و نقلی در دین اسلام نه تنها کوچک‌ترین معارضه‌ای با یکدیگر ندارند. بلکه در نهایت هماهنگی و همسویی‌اند.

حضرت در ادامه پاسخ می‌فرماید: و اگر منظور شما از اتحاد مسیح با خداوند به خاطر برگزیده بودن آن حضرت است در میان بندگان، این خود اقرار به بنده بودن و حادث بودن حضرت مسیح است و این موجب اتحاد نمی‌گردد. چرا که همه انبیای الهی بندگان برگزیده خداوند می‌باشند. نتیجه اینکه همه فروض مسئله اتحاد، باطل است و در نتیجه اتحاد عیسی با خداوند نیز باطل است (قیاس خلف).

طهری

سال ۱۳۸۵ - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

۴. مسیحیان گفتند: همان طور که شما ابراهیم را خلیل الله می‌نامید، ما هم عیسی را پسر خدا می‌دانیم! فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره و بررسی اشتقاقی واژه «خلیل» بسیار زیبا و ارزشمند است. به گفته جوهری در *الصحاح*:

الْحَلَّةُ: الْحَاجَةُ وَالْفَقْرُ وَالْحَلِيلُ: الْفَقِيرُ حُلَّ الرَّجُلِ: افْتَقَرَ وَ ذَهَبَ مَالَهُ وَ اخْتَلَّ إِلَى الشَّيْءِ أَيْ احتیاج الیه. یقال: ما اخلك الى هذا ای ما احوجك.

و به گفته ابن منظور در *لسان العرب*:

و حكى عن العرب: اللهم اسد خلتك و یقال: فی الدعاء للمیت.
اللهم اسد خلتك ای التلمة التي ترك. الخلة بالضم: الصداقة والمحبة التي تغللت القلب فصارت خلاله ای فی باطنه.

مقایسه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام با حضرت عیسی مسیح علیه السلام، مقایسه‌ای غیرمنطقی و قیاسی مع الفارق است. چرا که توصیف ابراهیم به خلیل الله بودن، توصیف بندگی و احتیاج و فقر آن حضرت در پیشگاه خداوند است و یا این است که او به سبب معرفت و آگاهی به وادی محبت و دلدادگی رسیده است. در حالی که توصیف عیسی علیه السلام به پسر خدا، اثبات الوهیت اوست و این با مقام نبوت و بندگی آن حضرت منافات دارد.

۵. استناد برخی از سران مسیحی به کتابهای نازل شده نکته مهم دیگری است:

فقال بعضهم لبعض و فی الكتب المنزلة ان عیسی قال: اذهب الی ابی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله فان كنتم بذلك الكتاب تعملون فان فیہ: اذهب الی ابی و ایبكم.

منظور از کتابهای مذکور، ظاهراً انجیل آسمانی نیست، چرا که انجیل کلام خداست و گفتار حضرت عیسی علیه السلام در آن ذکر نشده است. این کتابها همان اناجیلی است که حواریون حضرت مسیح بعد از آن حضرت، نویسنده حالات و گفتار و نصایح حضرت عیسی مسیح بوده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر شما عمل‌کننده به این کتاب باشید، در آن چنین آمده است که: من به سوی پدرم و پدر شما می‌روم؛ یعنی به سوی حضرت آدم و نوح که آنها پدر من و شما هستند. در اینجا سخن از محشور گشتن حضرت عیسی با انبیای سلف است. که معنای آن با آنچه شما مسیحیان ادعای می‌کنید کاملاً متفاوت است.

نکته: اینکه حضرت فرمودند: «اگر شما عامل به کتاب باشید»، اشاره می‌کند که در همین اناجیل اربعه بارها و بارها به بندگی حضرت عیسی مسیح و بشارت به پیامبر آخرالزمان تصریح شده است، ولی متأسفانه در طول تاریخ دست تحریف این حقایق روشن را از بین برده است.

ماجرای شناخت پیامبر آخرالزمان برای پیروان کتابهای آسمانی و خصوصاً یهود و مسیحیت، آن قدر روشن و قطعی است که خداوند بزرگ در قرآن کریم آن را همچون شناخت فرزندانشان بیان کرده است:

الذین آتیناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم الذين خسروا
أنفسهم فهم لا يؤمنون؛^{۲۶}

آنان که کتاب آسمانی به ایشان داده‌ایم به خوبی او [پیامبر] را می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندان خود را می‌شناسند. فقط کسانی که سرمایه وجود خود را از دست داده‌اند، ایمان نمی‌آورند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طهری

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

بی نوشتہا:

۱. الحرائی، ابو محمد الحسن بن علی، *تحف العقول عن آل الرسول ﷺ*، تحقیق علی اکبر التفاری، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ ق، ص ۴۱.
۲. الاحسانی، محمد بن علی بن ابراهیم، *عوالی اللالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة*، تحقیق مجتبی العراقی، الطبعة الاولى، مطبعة سيدالشهداء علیہ السلام، قم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۲۸۵، روایت ۱۳۵.
۳. المجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *بحار الانوار*، الطبعة الاولى، تحقیق و نشر دار احیاء التراث، بیروت، ۱۴۱۲ ق، ج ۷۸، ص ۳۴.
۴. همان، ج ۲، ص ۹۶، روایت ۳۹.
۵. الهندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، تصحیح صفوة السقا، الطبعة الاولى، مكتبة التراث الاسلامی، بیروت، ۱۳۹۷ ق، ۲۸۶۹۷.
۶. غافر: ۵۶.
۷. الاصبهانی، ابو نعیم احمد بن عبدالله، *حلیة الاولیاء طبقات الاصفیاء*، الطبعة الثانية، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۳۷۸ ق، ج ۱، ص ۱۶.
۸. الامدی التیمی، عبدالواحد، *غرر الحکم و درر الکلم*، تحقیق میر سید جلال الدین المحدث الارموی، الطبعة الثالثة، جامعه طهران، ۱۳۶۰ ش، ۴۳۳۵.
۹. همان، ۱۰۶۸۶.
۱۰. النجم: ۲۸.
۱۱. الاسراء: ۳۶.
۱۲. *بحار الانوار*، ج ۷۵، ص ۱۰۴، روایت ۳۸.
۱۳. *غرر الحکم و درر الکلم*، روایت ۸۸۷.
۱۴. القندوزی الحنفی، سلیمان بن ابراهیم، *ینابیع المودة لذوی القربی*، تحقیق علی جمال اشرف الحسینی، الطبعة الاولى، دار الأسوة، تهران، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ص ۴۱۳، روایت ۹۹.
۱۵. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح المعروفه *تاریخ الیعقوبی*، دار صادر، بیروت، ج ۲، ص ۲۱۰.
۱۶. بقره: ۱۱۱.
۱۷. *غرر الحکم و درر الکلم*، روایت ۸۴۸۲.
۱۸. الطبرسی، ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب، *الاحتجاج*، تحقیق ابراهیم البهادری و محمد هادی به، الطبعة الاولى، دار الأسوة، تهران، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۲۷، ۴۴، ۲۰؛ *التفسیر المنسوب الی الامام*

المسکری علیہ السلام، الطبعة الاولى، تحقیق و نشر مؤسسة الامام المهدي عليه السلام، قم، ۱۴۰۹ق، ص ۳۲۳؛

بجاء الانوار، ج ۹، ص ۲۵۷، حدیث ۱.

۱۹. مائده: ۱۷.

۲۰. همان: ۷۳.

۲۱. توبه: ۳۰.

۲۲. میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، انتشارات مرکز ادیان، قم، ۱۳۷۷ش، ص ۷۹.

۲۳. معین، محمد، فرهنگ معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱ش.

۲۴. ناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،

تهران، ۱۳۷۲ش، ص ۶۳۳.

۲۵. ژیلسون، اتین، مبانی فلسفه مسیحیت، ترجمه محمد محمدرضایی - سید محمود موسوی، مرکز

انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵ش، ص ۲۸۵.

۲۶. انعام: ۲۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طهر

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

۵۶